

سال شمار مرگ بر استعمار تازه بمرحله ای رسیده ایم که برای قوت لایموت خود دست بد امان استعماریم و اگر یک ماه لوله های ذخائر نفتی ما بسوی سرزمین آنها سرازیر نشود از کرسنگی می میریم .

پس از هشتاد سال فریاد مرگ بر استبداد اکنون در اسارت چنان رژیم سی وحشی و خون آشام در آمده ایم که کلمه " استبداد " شریف تر از آنستکه برای این رژیم انسان کش بکار ببریم زیرا هیچ کشور فاتحی با اسرای جنگی خود چنین نکرده است که اینها با صاحبان حقیقی این مملکت میکنند .

پس از هشتاد سال فریاد آزادی قلم - آزادی بیان - آزادی فکر و اندیشه - آزادی احزاب تازه در دام رژیمی گرفتار آمده ایم که مجازات گویندگان کلمه " آزادی " را مرگ تعیین کرده است و کشور ایران را بصورت قتلگاه و سلاخ خانه آزاد بخوانمان در آورده است .

هشتاد سالست که فریاد میزنیم مسکن - بهداشت برای همه اما ملیونها هم وطنان این آرزو را بکور بردند و برای زندگان نیز این کلمات بصورت شعار باقی ماند

هشتاد سالست که ملت ایران یعنی صاحب حقیقی ثروت های طبیعی کشور و چاه های نفت - با فقر و بد بختی و کرسنگی و مرض دست بگریبان است اما عایدات عظیم نفت بدست رژیم های دیکتاتوری و در جهت تحکیم این رژیمها بچاه ویل سرازیر میشود .

پس از هشتاد سال که فریاد میزنیم فرهنگ برای همه با آنکه هفتاد درصد بیسواد داریم تازه مؤسسات فرهنگی ما بصورت مراکز و حصارهایی محصور از لوله های

تفنگ و مسلسل ، برای شستشوی مغزی نوجوانان بمنظور اطاعت کورکورانه از "ولایت فقیه" درآمده است و رژیم متحجر مسلط بر جامعه - علم و دانش و تخصص را ننگ بشری میدانند و همه آثار تمدن و فرهنگ کشور را نابود کرده است .

آیا همه این شکست ها و ناکامی ها دلیل بر آن نیست که لااقل در این ۸۰

سال به بیراه رفت ایم و برای پیدا کردن آب زلال بدنیال سرآب دوبده ایم ؟

آیا قتل عام صد ها هزار نفر از متفکران و آزاد بخوانان و جوانان مبارز جامعه

ما از تاریخ مشروطیت تاکنون دلیل آشکار بر وجود زمین شوره زاری نیست که نهال

آزادی را جوانه نرزد ، میخشکاند و بذرد یکتاتوری و علف های هرزه را پرورش میدهد ؟

آیا این دلیل بر آن نیست که محیط کشور ما اختناق خمیز و آزادی کثراست ؟ مگر نه

اینست که رژیمهای د یکتاتوری بهترین انسانها را خفه میکنند و میکشند و از بین میبرند

همان گلهای سرسبز جامعه را که ارزنده ترین سرمایه حیاتی کشورند آنها را در کشوری

که هفتاد درصد مردم بیسوادند با یک نگاه سطحی به هزاران نفر از قربانیان رژیم

خمینی به بیند که ما چه انسانهای ارزنده ای را از دست داده ایم ؟

مگر پس از هشتاد سال مبارزات و جانبازیهای قهرمانان ملی ما در راه استقرار

حکومت مردم اکنون ملت ما چه اختیاری درباره انتخاب لباس و پوشاک و خوراک

و راه و رسم زندگی خصوصی و خانوادگی خود دارد ؟ در حالیکه این امور

شخصی لااقل از ابتدائی ترین حقوق افراد در هر کشور د یکتاتورست و حاصل

هشتاد سال مبارزه رژیم است که دانش آموز و دانشجو را که در کلیه نقاط جهان

با ارزشترین و مقدس‌ترین سرمایه های کشورند دسته جمعی قتل عام میکند .
فناي نسل جوان فناي زندگي فرد فرد ملت ايران است و همین جوانانند که باید
بکارند و بسازند و آباد کنند تا ما زندگی کنیم . اگر همه ویرانی های رژیم خمینی
قابل جبران باشد هرگز فناي نسل جوان قابل جبران نیست .

آیا همه این وقایع دلیل بر آن نیست که جامعه ما یک جامعه بیمار و عقب
مانده است ؟

مگر از این اکثریت مردم روستائی و شهری که حتی از خواندن و نوشتن محرومند
و عمری در زیر سلطه استبداد دست و پا میزدند و میزنند چه انتظاری دارید ؟ دفاع
از آزادی ؟ مبارزه با استعمار ؟ مبارزه با استبداد و بت پرستی ؟ مگر استبداد و
استعمار کشور بآنها فرصت و امکان داده است که زنجیرهای اسارت جهل و بیخبری
را پار کنند و منافع خود و ملت خود را بشناسند و فریب نخورند .

مگر این جماعت تحصیلکردگان کشور با اکثریت محروم کشور امکان دادند که آنها
فروغ آزادی را با چشمان خود به بینند و بگرامات و معجزاتش دل به بندند .

مگر اغلب تحصیلکردگان ما حتی خود قانون اساسی کشور خویش را خوانند
بودند تا بدین مفاهیم و معانی مواد آن پی ببرند و از آن دفاع کنند ؟ اصلاً این قانون
اساسی که بصورت ورق پاره ای فقط به باپکائی تاریخ سپرده شد ، بود بجه در آنها
میخورد که بخوانند و حافظش باشند ؟

خمینی اولین نفر نبود که بقانون اساسی حمله کرد بلکه این شاه بود که بعنوان

اولین نفر قانون اساسی کشور را زیر پا گذاشت .

بنا بر این تا کی برای پیدا کردن آب باید در این بیابان بی آب و علف بدنبال

سراب سرنزدان باشیم ؟

تا کی میخواهیم با عوارض مره بخت کنیم و ناکام و محروم و مأیوس فدای اصل مر

شویم ؟ تا کی میخواهیم بدنبال شعارها و معجزه ها و استصاها و افسانه ها و

بقه بگد بتر را بدریم و با استعمار و استبداد فریب دهیم تا در مارا از اوطان سرزاید

تا کی میخواهیم بدنبال شعار مرگ برای و مرگ بر آن مغضوب سرور و مظلوم و

خود را به در بدریم و آب در آسبای استعمارگران و استبداد ایران بریزیم ؟

آیا تجربه دیوانه‌امیهای ملت ما و گروه عظیم مبارزان ما که از انقلاب مشروطیت

تاکنون در راه آرمانهای آزاد-بخوآمانه خود شهید شدند و ثمره شهادت آن تلاشها و

جانبازیها نیز بر زمین خمینی ختم شده است کافی نیست که بجای مبارزه با عوارض مره

به اصل مرض بپردازیم ؟

تا کی باید مرعوب و با مجذوب غرب با شرق باشیم و با آنها امکان داریم که با

خوبد و فروش ما معامله کنند ؟

تا کی ملت ایران باید اسیر سرنوشت باشد و ناراضیها محرومیت ها و ناکامیها

را بدوشتر کند ؟

چرا ما نباید بجای تعیین سرنوشت خود بدست خویش از سرنوشت مجهول

و مبهم آینده خویش بی اطلاع باشیم و در انتظار تقدیر و سرنوشت و بلاهای آسمانی

در زمینی و تصمیم ابر قدرت‌ها دست روی دست بگذاریم؟

آیا این دلیل بر آن نیست که واقعا ما حتی بدون وجود "ولایت فقیه" هم

صغیر بودیم؟ مگر معنی و مفهوم صغیر بودن غیر از اینست که انسان در سرنوشت

کشور خود و در جمع و خرج ثروت خود هیچ اختیاری نداشته باشد؟

این حقیقتی است تلخ و دردناک که ساکنان کشتی که در آن نشسته ایم بدست

ملت ما نیست و بعد از این اقبانوس بی انتها ما را بجای میزنند؟ در این سرزمین

نفرین شده با همه آن شعارها و فریادها و مبارزات و فداکاریها فقط اراده بکفر

بر ما حکومت میکند. خمینی جمهوری اسلامی میخواست - ولایت فقیه میخواست -

قدرت مطلقه میخواست و که با فربس ساده دزدان و همچنین با ترور و وحشت

و قتل مبارزان علیه دیکتاتوری بر خرمراد سوار شد و چهل ملیون نفر را با سارتر

خود در آورد. آیا فکر نمیکنید که نقص اساسی در جامعه ما است؟ اگر این نقص

از جامعه نیست پس چرا باید بکفر بتواند جان و مال و ناموس و زن و فرزند ملت را

در اختیار مطلق خود در آورد؟ چرا باید جرات کند سرمایه حیاتی کشور و فرزندان

کشور را وحشیانه و وقیحانه و بی محابا قتل عام کند؟ و چرانباید فردای یکی از این

کشتارهای دسته جمعی بیگناهان، جامعه یکپارچه بپا خیزد و طوفانی برپا شود؟

آیا کدام گروه و دسته و صنف و حزب و طبقه از چپ تا راست از طی و غیر ملی - از

سرنوشت مبهم آینده کشور با اطلاع است؟ زیرا وقتی ملتی توانایی بدست گرفتن

سرنوشت خویش را نداشته باشد انقلاب اصیل نوده ها با سازش و مناظره بر بیراهه

کشیده میشود و تقدیر و سرنوشت و با سازش ابر قدرتها دیکتاتور آینده ما را بدنیا
مآورد و از فردای استقرار دیکتاتور جدید محدودات مبارزات از صفر شروع میشود. اما
همچنانکه همه مبارزات ملت ما با رژیم شاه بسود خمینی بود این بار نیز مبارزه بر علیه

رژیم خمینی بسود دیکتاتور دیگر است و این دوره نسل سلسله تاریخی را

ما لا اقل هشتاد سال است که طی میکنیم و وقتی بعقب سر خود نگاه میکنیم می بینیم که
حتی در این مدت در جا هم نماندیم بلکه بعقب برگشته ایم زیرا مادام که بنحیث
عمیق فرتگی در افکار عمومی بوجود نیاید و محیط همچنان در دست نخورده باوقی
بماند این دوره نسل سلسله ادامه خواهد یافت و تمام مبارزات بصورت آب در هوا و ن
سائیدن است و مادام که ما فقط با عوارض مرض مبارزه کنیم و باصل مرض نبردیم همین
آثر است و همین کاسه خمینی و خمینی ها عوارض مرضند. اصل مرض در سرزمین
و محیطی است که خمینی ها در آن میرویند و رشد میکنند و مادام که محیط را عوض
نکنیم مرض همچنان بجای خود باقی است و روز بروز هم مزمن تر و خطرناک تر میشود
باید ملت ما بدان درجه از قدرت و توانائیهای فکری و فرهنگی برسد که بتواند خود
سرنوشت خویش را بدست گیرد. در اینصورت دیگر هیچ مجالی برای تولد دیکتاتور
و قبیله عادل و یا ظالم باقی نمیمانند. توسل بدین عذر و بهانه که همه محرومین و
عقد ساندگیهای ملت ما را استعمار و استبداد باعث گردیده است بهیچوجه موجه
نیست و هرگز نباید سهم گناهان و اشتباهات و اهمال گریهها و راحت طلبیها و قدرت
طلبیهای متفکران و روشنفکران جامعه را در اینگونه عقب ماندگیها و محرومیتها
فراموش نمود زیرا همین استبداد و استعمار در کشورهای آزاد شده از قید جهل

و عقب ماندگی نیز خانه کزیده بود اما گروهی از روشنفکران و متفکران آن کشورها با وقف همه چیز خود در راه بیداری ملت خویش بیدون کوچکترین چشم داشت بیاداش دست و پای استعمار و استبداد را از کشور خود قطع نمودند. استبداد و استعمار بنا بر خوی و طبیعت خویش راه طبیعی خود را می پیماید اما این طرفداران آزادی و حاکمیت اراده ملتند که باید برای سد راه آن برسالت و وظیفه تاریخی خود عمل کنند. استقرار حاکمیت اراده ملت نیاز به پشتوانه ملتی آگاه دارد که معجزات و زامات آن را درک و لمس کند.

مگر پس از جنگ جهانی دوم برای مردم از هستی ساقط شده آلمان جز یک مشت خاک و خرابه چه چیز دیگر باقی مانده بود؟ آنچه آن خرابه ها را بصورت ثنونی در آورد معجزه نبود بلکه این انسانهای آگاه و معجزه گر بودند که با سرمایه های فکری و علمی و مهارتهای فنی و مکاربهای وطن پرستانه در پرتو فروغ آزادی دست در دست هم دادند و به تجدید حیات ملت و کشور خود پرداختند بدون آنکه شعار مرگ بامریکا و انگلیس و فرانسه و روس که کشورشان را اشغال کرده بودند بدهند. آنچه ژاپون آن کشور همردبت کشوره ای عقب مانده را بصورت کنونی در آورد

نه انقلاب بود نه تغییر رژیم نه مرگ بامریکا و شوروی - بلکه حاصل کوشش و تلاش همه

جانبه قشر متفکر و وطن پرست ژاپون بود که ملت خویش را بچنین رشد فکری و علمی و

فرهنگی رساند. پس از رسیدن بدین بلوغ فکری بود که ملت ژاپون امپراطور خود را

بدون خونریزی و شمار و راه پیمائی و قتل و غارت با احترام خانه نشین ساخت و خود

زمام امور کشور را در اختیار گرفت. ملتی که در معابد خود با احترام بت های چوبی

و دعا میکند بت آدمی را شکست و به "بت" اراده ملت تسلیم شد .
در کشور وسیع و پر جمعیت و فقیر هند بیک گروه متفکر و از خود گذشته با درک
نیازمند برای توده ها و با شرکت در آلام و محرومیت های آنها و بخاطر انداختن
زندگی و حیات خویش در مبارزه با انگلیس توانست اعتماد ملت هند را بخود جلب کند
و با اتکاء به نیروی لایزال توده ها کشور را از قید استعمار نجات بخشید و اعتماد
مردم را بسوی بی دموکراسی قوی و عمیق هدایت نماید . (بیرو پیر از سالها مبارزه
و زندان تاریخی که بدست وزیر بری رسید مجموعاً فیصله لباس از چند تومان تجاوز
نمیکرد و با چنین زندگی ساده اثر چون حقوق دولتی او برای تأمین مخارجش کافی
نیبود بقیه مخارج زندگی را از فروش کتابها بخرن تأمین مینمود .) و اکنون این ملت هند
است که سرنوشت کنونی و آینده خویش را بدست گرفتار است .

مطالعه تاریخ تحولات کشورهای جهان بیانگر آنستکه نقش اساسی در هدایت
قیام توده ها بمعهد متفکران مبارز آن جوامع بوده است . در صورتیکه در کشور ما
روشنفکران و متفکران هموار برای خود دنیا و طاعت دیگری ساختند و غرور وقت که
سخن از تشکل بمیان آمده بدان تن در نداده اند و تازه تشکل
را برای بدست گرفتن حکومت بدون کوچکترین رابطه با توده ها میخواهند . اکنون
این از مهمترین و حیاتی ترین رسالت روشنفکران و متفکران مبارز جامعه ما است که -
آنها نیز این نقش اساسی و حساس و تاریخی خود را در وطن خویش ایفا کنند و با تشکل
و وحدت خویش و چشم پوشی از خود پروری و رفاه شخصی و خانوادگی (تشکل -
روشنفکران خود به تنهایی هدایت نیست بلکه وسیله است برای تشکل توده ها)

با يك برنامه مشخص خود را در خدمت بلوغ فكري و بيداري ملت قرار دهند . طرفداران حاکمیت مردم کشور ما باید پس از این همه تجربیات تلخ و ناکامی ها به این حقیقت آشکار معتقد شده باشند که کلمات و عبارات " قانون اساسی " و " قانون " و " آزادی " بدون پشتوانه مستحکم و مردمی نه قدرتی دارند و نه روحی و نه وجودی و نه خاصیتی . این کلمات امروز در همه کشورهای دیکتاتوری پیراهن عثمان و بازیچه فاسد ترین دیکتاتور ها است که مدعی اجرای قانون و استقرار و آزادی بند . بطوریکه هیچ دیکتاتوری در دنیا پیدا نمیشود که مدعی اجرای قانون اساسی و آزادی و حکومت قانون در کشورش نباشد . اما فقط در کشورهایی که نیروی واقعی ملت های برشد و بلوغ فکری رسیده بعنوان پشتوانه وجود دارد قانون - اساسی ترین بنیان حاکم بر سرنوشت جامعه است . زیرا این ملتی آگاه است که کلمات " قانون " و " آزادی " روح و توانائی میدهد . در جامعه ای که اکثریت مردم آن حتی قتل يك انسان را بدست حکومت (آنها بجرم طرفداری از آزادی و قانون) تحمل کنند و عکس العمل نشان ندهند در آن جامعه قانون و آزادی بی پشتوانه است . حال اگر در کشوری مانند ایران محیط حنان مساعد باشد که رژیمهایی مانند رژیم خمینی بتواند (ظهور) کند و بسازد و آسانم هزاران نفر از طرفداران حکومت قانون را قتل عام نماید و گروهی از مردم نیز خود عامل جنایاتی باشند - چنین جامعه ای آزادی کشور استبداد پرور است . خواه " ولایت فقیه " داشته باشد و یا نداشته باشد .

در چنین جامعه ای واژگونی رژیم خمینی هیچ دردی را در او نمیکند زیرا اکثر

د یکتاتور رفت و جامعه دست نخورده همچنان باقی ماند يك د یكتاتور د پیر جانشین
میشود و حتی اگر د چنین جامعه ای انقلابی هم رخ دهد وضع بد تر میشود که شده
است .

هدف از هر انقلاب یا تحول جابگزین شدن د یکتاتور جدید بجای د یکتاتور
قدیم نیست بلکه هدف از هر انقلاب و تحول د کرکونی های عمیق و اساسی و تحولات
فکری و اجتماعی و اخلاقی د مردم است . تحول و انقلاب باید مردم يك جامعه را عوض
کند نه تنها د یکتاتور را و تا این تحولات اساسی د جامعه ای رخ ندهند تغییر رژیم
و تغییر قانون اساسی و ... ر نوع تغییر د بگرد ری را دوا نمیکند و چهره عقب ماند کسی
جامعه را تغییر نمیدهد و اثرا وضع را بدتر و اشفته تر میکند و در عمل منجر بجانشینی
د یکتاتوری خشن تر و خونخوار تر و قتل عام گروههای جدیدی از مبارزان ارزشمند میشود
حکومت سه ساله دکتر محمد مصدق بما آموخت که تا جامعه ای آمار کی برای
پذیرش و حفظ و حراست حکومت قانون را نداشته باشد حتی روی کار آمدن حکومت دانی
مانند حکومت دکتر مصدق عکس العمل ای ناامنی و غیر قابل جبرانی برای ملت باقی
میندارد . ناوان حکومت دکتر مصدق برای ملت ایران - کودتای ۲۸ مرداد - قسرا ر
داد تحصیلی نفت - استقرار سازمان مخوفی بنام ساواک - فشار و محرومیت و اختناق
و فحشاء و فساد و چپاولگری و بالاخره سقوط بدامان استعمار بود که مدت ۲۵ سال
یعنی مدت یک نسل بطول انجامید تازه پس از آن دوران ۲۵ ساله رژیم بروی کار آمد
که روی رژیم گذشته را سپید کرد . (ناکفته نماند که یکی از علل اساسی شکست و
ناکامی د حکومت دکتر مصدق خود خواهی ها و عوامفریبی ها و جنگ و جدالهای

اعترافیان مصدق برای کسب قدرت و "وجاهت ملی" بود و همین عدم آشنائی آنها بمسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاستهای بین المللی موجب آن گشت که آنها بزرگترین لحظات تاریخی و سرنوشت ساز را به در دادند و با اعمال عوامفریبانه و ناشیانه خویش مقدمات کودتای ۲۸ مرداد و دوران ۲۵ ساله اختناق و فساد و فحشاء همچنین قرارداد استعماری کنسرسیون نفت را فراهم نمودند. همانها که برای دومین بار نیز چنین موقعیت احبابی و سرنوشت ساز را پس از دوران انقلاب با تشکیل دولت موقت از بین بردند و کشور و ملت ایران را در افوش و وحشتناک ترین دیکتاتوری قرن انداختند.

اصول چهارگانه در استقرار حکومت ایران در ملت

از آنجا که سوابق تاریخی کشورهای اسیر در دام استعمار و استبداد گواه بر آنستکه حکومت های دیکتاتوری در این کشورها در زیر سرپوش شعارهای مبارزه با استعمار و استبداد ملت ها را عملاً بنام اجرای قوانین اساسی در منجذاب اختناق و فقر و جهل و بیخبری و عقب ماندگی و استعمار فرو برده و میبرند.

از آنجا که ملت ایران از پس از انقلاب مشروطیت ایران اکنون زیر پوشش قانون اساسی و برنامه های مترقی و شعار مبارزه با استعمار در چنگال عقب ماندگی و فساد و غارتگری و فقر و محرومیت و اختناق و استعمار (بدون کوچکترین دخالت در سرنوشت و بدون کوچکترین نظارت بر دخل و خرج ثروت خویش) گرفتار بوده است.

از آنجا که ثمره هشتاد سال تلاش و فداکاری و جانبازی مبارزان و متفکران

و آزاد بخوانان کشور ما رژیم است که تحت عنوان جمهوری اسلامی و قانون اساسی جدید و شعار مرگ بر استعمار ملت ما را در ظلمت و وحشیانه ترین و عقب مانده ترین دیکتاتوری های قرن و سلطه کامل استعمار فرو برده است. از آنجا که با اذعان باین حقیقت که مسبب اصلی اکثر این محرومیت ها شرکت سهامی استبداد و استعمار بوده است اما هرگز نمیتوان گناهان و اشتباهات و سهل انگاریها و خود خواهی ها و آسایش طلبی های طرفداران حاکمیت اراده ملت را یکی دیگر از عوامل این ناکامیها ندانست. بنابراین با بررسی علل و جهات محرومیت ها و شکست های گذشته برای احتراز از تجدید گناهان و اشتباهات قبلی اصول زیر را در معرض افکار عمومی شیفتگان و آرزومندان حاکمیت اراده ملت ایران قرار میدهم :

اصل اول

مترقی ترین قوانین اساسی بدون پشتوانه ملتی آگاه

و پیشرفته کوچکترین ارزش و اعتباری ندارد

مترقی ترین قوانین اساسی و پیشرفته ترین برنامه های رفاهی و جدی ترین تعهدات اخلاقی و مذهبی فردی و گروهی حاکمان مسلط هر جامعه بدون پشتوانه ملتی آگاه و توانا کوچکترین ارزش و اعتباری ندارند. آنچه حکومتها را باجری تعهدات خود در قبال ملت مجبور میسازد حاکمیت و نظارت مردم است و هر حکومتی که مستقل از حاکمیت مردم حکومت کند جز دیکتاتوری و اسارت مردم راهی دیگری ندارد. بنابراین مادام که ملتی برشد فکری و فرهنگی و علمی کافی برای بدست گرفتن سرنوشت خویش نرسیده باشد مترقی ترین قوانین اساسی حاوی پیشرفته ترین مواد در تضمین اجرای قوانین صحنی بر حفظ قانون اساسی - کوچکترین تا شهری در جلوگیری از تعداوم رژیم دیکتاتوری در کشور ندارد.

اصل دوم - مقدم بر نیازمند بیهای مادی و رفاهی انسان ها -

تحولات فکری و فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی آنهاست

با اعتقاد بدین اصل اساسی که فرمانروائی از آن ملت ها است نه حکومت های خود گامه - ملت های لایق و قادر بچنین فرمانروائی اند که به بلوغ فکری و فرهنگی رسیده عقب ماندگی را پشت سر گذاشته باشند . بنا براین مقدم بر تأمین -
احتیاجات مادی و رفاهی انسانها تأمین احتیاجات فکری و علمی و فنی و فرهنگی آنها است تا خود سرنوشت خویش را بدست گیرند و قومیت رژیمها و دولتها تبدیل بفرمانروائی ملتها گردد .

هدف اصلی تولد ملتی است آگاه و قادر و توانا که به هیچ قدرت خارجی یا

داخلی اجازه ندهد برخلاف اراده و مصلحت او کامی بردارد .

هر ملتی که قادر نباشد اداره کشور و ثروت و حکومت خود را در اختیار گیرد

آن ملت عملاً صغیر است خواه رسماً " و عملاً و قانوناً و شرعاً " ولایت فقیه " داشته

باشد یا نداشته باشد .

ملت ما را تاکنون عادت داده اند و امر را بر او مشتبه کرده اند که حکومت

صاحب واقعی مال و ثروت و زندگی او است و رقم ناچیزی که از درآمد منابع طبیعی

و بودجه کشور بملت تخصیص داده میشود بعنوان بخشش و منت گذاری رژیم حاکم

بحساب مردم گذاشته میشود . بهمین دلیل است که در کشور ما مردم تمام ثروت

خود را متعلق به " دولت " میدانند و بعنوان اموال " دولتی " از آن اسم میبرند

و ملت همواره چشم براه حاکم " عادل " است که " قیم وار " سهم بیشتری از ثروتی

که متعلق بخود او است باو تخصیص دهد.

اصل سوم - دولت کارگزار يك ملت "بالغ" است و فرمانروای يك ملت "نابالغ"

با اعتقاد بدین اصل اساسی که دولت‌ها فقط کارگزار ملتند نه حاکم بر سرنوشت ملت‌ها - ملت باید بدان درجه از توانائی‌های لازم برای بدست گرفتن سرنوشت خویش رسیده باشد که هر وقت اراده کند هر دولتی که قادر بر باادرای منوباتش نباشد از کار برکنار نماید. در صورت عدم چنین توانائی ملت بصورت آلات و ابزار بی اختیار (یا بزور و با بفریب یا هر دو) آن تحت فرمانروائی حکومت‌های خود گامه قرار میگیرد. ملتی که بسطح فرهنگ و رشد مطلوب رسیده نه زیر بار رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی می‌رود نه زیر بار قیومیت و سروری و خدائی "ولایت فقیه" - نه زیر بار حاکم ظالم نه زیر بار حاکم عادل - نه "صفیروار" در انتظار تقدیر و چشم براه حکومتی است که "قیم وار" با تصرف ثروت و مایملکش باو وعده نان و آب و مسکن و فرهنگ و بهداشت و آزادی دهد. يك ملت بالغ هم خود سازنده و تولید کننده نیازمند بهای خویش است و هم حافظ آزادی و منصوب کننده دولت خدمتگزار خویش - امروز در کشورهای دیکتاتوری وعده تا مین نیازمند بهای فرهنگی و بهداشتی و مسکن و بیمه‌های اجتماعی و غیره و غیره و "هدیه آزادی و زبان‌های آلوده دیکتاتورهای فاسد و ظالم است و این وعده‌ها هیچوقت از صورت حرف بعمل نمی‌پیوندد و بصورت شعار و صف‌العیش نصف العیش باقی می‌ماند بعلاوه خون در اینگونه کشورهای عفان و اختیار مردم در دست دیکتاتورها است دیکتاتورها با

جلوگیری از رشد فکری و وعده و وعید رفاه مادی، جامعه را بیک اقتصاد "قاطر ی" عادت میدهند و تمام توجه مردم را بسوی "شکم" متوجه میسازند تا همه را از اندیشیدن و دخالت در سرنوشت خویش و لذات معنوی و پرورش روح و هوس آنچه نیازمند نیهای یک انسان واقعی و زنده و یک ملت مترقی است بازدارند و بدلیل آنکه ثروت و دسترنج توده ها نیز بوسیله عمال استبداد و استعمار غارت میشود از رفاه مادی نیز کوچکترین اثری نیست. بعنوان مثال در رژیم طاعونی کنونی ایران با عایدات سرشار نفت تمام وقت شبانه روزی مردم صرف گرفتن کوبین و ایستادن در صفهای طولید. برای بدست آوردن حداقل ما بحتاج زندگی خویش میشود و بجای بحث در مسائل اساسی کشور هدف زندگی در بدست آوردن گوشت و تخم مرغ و گرد لباسشویی خلاصه میشود و یا وقت و انرژی آنها در راه پیمائی ها و جنازه کشی ها و شعار مریک بر این با بر آن بهر رمیرود و کوچکترین فرصتی برای فکر کردن باقی نمیماند.

شعار رفاه مادی نیز مانند شعار آزادی بدون پشتوانه ملتی آگاه کوچکترین ارزش و اعتباری ندارد. این ملتی که باید نیازمند نیهای مادی و معنوی خویش را تأمین کند و بر دخل و خرج کشور نظارت دائمی داشته باشد. زیرا فرمانروائی از آن ملتهاست نه دولت ها.

اصل چهارم - آزادی - استقلال - عدالت - رفاه - سعادت و

بدون پشتوانه ملتی آگاه هیچوقت از شعار به حقیقت نمی پیوندد

مجموعه آرمان های بشری در سراسر جهان با هر مکتب و ایده نولوژی بر روی مواد

نامبرده در این اصل دور میزند .

الف - آزادی - در دنیای امروز آزادی فقط غذای روح نیست بلکه این حقیقت بصورت یکی از اصول علمی و تجربی در آمده است که بدون وجود دموکراسی تکامل جامعه بخصوص تکامل علمی و معنوی و فکری صورت نخواهد گرفت و بدون وجود آزادی فرهنگ و تمدن و دانش بشری به قهقرا خواهد رفت . بنابراین از آنجا که اندیشه و دانش بشری فقط در محیط آزاد رشد میکند آزادی باید بعنوان مهمترین عامل تحولات فکری و پیشرفت های علمی و فنی و اجتماعی و اخلاقی یکی از اساسی ترین ارکانهای یک جامعه مترقی باشد . وظیفه حراست از آزادی و نگاهداری حرمت آن با ملت است نه با حکومت و دولت - بنابراین ملت نباید از دولت درخواست آزادی کند بلکه هر دولتی که بپهر نحو از انحاء باین اصولی ترین حقوق ملت تجاوز کند فوراً باید باراده ملت از کار برکنار شود (همان روشی که ملت ها در باره گاندی نخست وزیر کنونی در سالهای گذشته بکار برد) هر رژیمی که بملت وعده آزادی دهد آن رژیم یک رژیم دیکتاتوری است . هیچ لازم نیست که هیئت حاکمه کشوری با قدرت های جهانی قرار داد همکاری برای غارت ثروت های ملی امضاء کند . بلکه هیئت حاکمه ای که ملتی را از آزادی محروم کند عملاً خد متگزار صدیق استعمار است . عدم بلوغ فکری جامعه ما موجب آن گردیده که چنانچه در فرصت های کوتاهی فروغ آزادی از روزنه هایی بکشور ما تابیده است بعلت عدم شناسائی کرامات و معجزات و حدود و ثغور و مفهوم واقعی آن - کشور بهرج و مرج کشیده شده ، بعنوان مثال در دوران حکومت دکتر مصدق ستون پنجم شوروی بنام

حزب توده و ستون پنجم کشورهای غربی خاصه انگلیس و امریکا با استفاده از عدم آگاهی عمومی جامعه دست در دست هم برای عدم موفقیت ملی شدن صنعت نفت کشور را بهرج و مرج کشاندند و باز همین عدم آگاهی موجب آن گشت که در انتخابات مجلس در همان حکومت گروهی از فئودالهای فاسد با خرید رأی و فریب مردم ساده دل بمجلس راه یافتند و همین عدم آگاهی مردم بود که رژیم کثونی در ابتدای انقلاب که هنوز چهره کریه ضد انسانی خود را نشان نداده بود با جعل و فریب و تحریک احساسات مردم و با وسائل تبلیغاتی وسیع و جعل قصه های " مبارزه " برای نوکران ناشناخته خویش و تحریم مبارزان واقعی از نامزدی انتخابات - افرادی را بر ما مسلط ساخت که خود پس از پس بیرون راندن و کنار گذاشتنشان آنها را فاسد و خیانتکار خواندند . همه این ناکامیهای تاریخی و شکست های بی دریغ آزادی از استبداد حاکی از آنست که آزادی در کشور ما غریب است و آزادی فقط در کشوری خانه میگزیند که بتواند در آغوش پر عطفوت بکایک افراد ملت پرورش یابد یعنی در میان یک ملت آگاه و بیدار و به بلوغ فکری رسیده .

ب - استقلال - برای اجتناب از اینکه طعمه آسانی برای کشورگشایان و جیبانخواران شویم - برای آنکه استقلال و تمامیت ارضی کشور حفظ شود و برای آنکه در خانوار ملیت ما هم مساوی با دیگران داشته باشیم باید با همان وسائل مادی و معنوی مجهز بود که استعمارگران بدان مجهزند . هر حکومت و دولت ملی متکی بر اراده ملت برای رهائی از شر غرب زدگی و شرق زدگی و استعمار باید یک هدف اساسی را دنبال کند و آن هدف بالا بردن سطح دانش و بانشرو و مهارت های علمی و فنی و تقویت

روح آزاد بخواهی و تربیت اخلاقی و معنوی فرد فرد احاد ملت در پرتو فروغ آزادی است باید آزادی تفکر برای جامعه تأمین شود و آنگاه در پرتو آزادی اندیشه مراکز علمی و تحقیقاتی کشور جنان گسترش یابد و ریشه کند که سرچشمه حیات بخش رونق استقلال اقتصادی گردد و رابطه تبعیت از بیگانه جای خود را ب برابری و همکاری در زمینه های گوناگون اقتصاد و علم و دانش و فن بدهد زیرا استقلال اقتصادی در نتیجه رشد فکری و علمی و تربیت کارشناسان و متخصصین بدست میآید و استقلال کشور در گرو استقلال اقتصادی کشور است .

استقلال و امنیت هر کشور در فکر و اراده فرد فرد افراد ملت باید تأمین شود و با پرورش استعداد های فنی و علمی و فکری و اجتماعی آنها از وطن مدافعه گردد . استقلال واقعی از طریق بی نیازی مادی و معنوی و روحی از خارجی و اتکاء به نفس و احساس برسالت ملی تأمین میشود .

بنابراین برای کسب استقلال فقط باید به تجهیز کامل فکری و علمی و اخلاقی انسانهایی پرداخت که هشتاد سالست شرکت سها می استوار است. اوستعمار از آن جلوگیری کرده و میکند . استعمار نو با خیالی آسوده میدانند ما را که در یکتانورهای مسلط هر جوامع - ملتها را از آزادی و حق تعیین سرنوشت محروم میسازند چنین کشور هایی نمیتوانند نیازهای علمی و فکری و فنی خود را تأمین کنند و بناچار مانند وضع کنونی کشور ما حتی برای قوت لایموت خویش دست بدامن استعمار میشوند .

ج - عدالت و رفاه و سعادت . . برخورداری از عدالت اجتماعی بستگی کامل برشد فکری و غنای فرهنگی ملتها دارد . فقر فرهنگی در جوامع بشری حتی در ثروتمندترین کشورها

جز فقر عمومی محرومیت از کلیه حقوق اساسی اختلاف طبقاتی شدید و
حاصل دیگری ندارد. در اینگونه جوامع است که ملتها برای نيل به ابتدائیترین
حقوق خویش همواره چشم براه " کرامات " دیکتاتورهای مطلق العنانند. بنا بر این
عدالت اجتماعی و رفاه زندگی بدون پشتوانه ملتی آگاه با غنای فرهنگی هرگز از صورت
شمار به حقیقت نمی پیوندد.

حیاتی ترین رسالت متفکران و روشنفکران و جوانان و آزاد پخواهان

مبارز و ملی جامعه ما در تعیین سرنوشت آینده کشور - پرهیز از همه

اشتباهات و تجربیات تلخ مبارزاتسی گذشته

فقر و یا غنای فکری و اجتماعی یک جامعه از یک طرف بستگی به سطح فرهنگی یک
ملت و از طرف دیگر بستگی به تعداد متفکران و روشنفکران آن جامعه دارد. البته
متفکرانی که بهمه گونه ایثار و فداکاری در راه سعادت خلق گردن نهند و رفاه خویش
را از طریق رفاه اکثریت ملت ایران نایب نمایند. این رسم غلط در کشور ما منذ اول
شده که تحصیلکردگان خاصه صاحبان مقام باتکاء مدارک تحصیلی و تخصص خود و
ابلاغ های وزارت و صدارت بدون کوچکترین مبارزه اجتماعی و دانش و تجربیات اجتماعی
و سیاسی خود را در زمره " روشنفکران " قلمداد میکنند.

با توجه بهمه اشتباهات و تجربیات تاریخی و مبارزاتی گذشته، رسالت اصلی
متفکران مبارز و ملی در جامعه تلاش در راه تحقق اصولی است که فقدان آن راه را
برای رژیم های دیکتاتوری و نفوذ استعمار هموار میسازد و اولین سنگ بنای این
رسالت پرکردن خلاء فکری و اجتماعی جامعه بوسیله تشکیل یک نیروی اجتماعی جانشین
است (نه یک فرد جانشین) . مادام که جامعه ما فاقد چنین نیروی متشکل ملی و
آگاه و قوی برای جلب اعتماد توده ها و استفاده از نیروی آنها برای رفع کسلی
محرومیتها باشد خمینی مبرود و خمینی دیگری جانشین او میشود.

همه شیفتگان رفاه و سعادت عمومی بدین اصل اساسی معتقدند که تنه‌اراه
 رهایی از همه محرومیتها و مصائبی که سالهای متعددی است در انگیر جامعه ما
 گردیده . استقرار حاکمیت مردم است اما کمتر کسی بدین اصل اساسی تر
 توجه میکند که برای بکرسی نشاندن این حاکمیت نیرو و پشتوانه ضروری وجود ندارد
 بهمین دلیل است که حاصل همه تلاشهای مبارزان بدنبال سراب دودن و آب در
 هاون سائبند بوده است . آنها بجای تلاش در آماده کردن چنین نیروئی (با یک
 برنامه حساب شده و دراز مدت) تاکنون برای روبانندن گندم در زمین شوره زار تلاش
 بیحاصل کرده اند . اگر از انقلاب مشروطیت تاکنون بجای پرداختن بعوارض مرض
 باصل مرضی پرداختیم امروز دیگر دیکتاتوری در کشور ما به بایگانی تاریخ سپرده شده
 بود و ملت ما جز بحکومت خویش هرگز بهیچیک از حکومتهای فردی مذهبی و غیرمذهبی
 تن در نمیداد .

" هدف نهائی " از وحدت روشنفکران و متفکران و جوانان مبارز تا مین توانائی های
فکری و فرهنگی و اجتماعی و تجربی ملت ایران برای در دست گرفتن
سرنوشت خویش و تحقق حاکمیت ملی و حکومت اراده ملت و هدف رهایی رژیمهای
دیکتاتوری از صحنه تاریخ کشور است . اولین سنگ بنای نبل به " هدف نهائی " دست
یابی به نیروی بیزال توده ها است زیرا انقلاب اخیر ایران بما ثابت نمود که از دست
روشنفکر به تنهائی بدون اتکاء به نیروی توده ها هیچ کاری ساخته نیست . پس از
 این مرحله باید بدو اقدام اساسی زیرمبادرت نمود :

۱ - سرنکونی رژیم خمینی - بزرگترین مانع در راه رسیدن به "هدف‌نهایی" رژیم خمینی است. اما واژگونی رژیم خمینی بهیچوجه هدف‌نیت بلکه برای برداشتن این سنگ از سر راه هدف است و تازه پس از سقوط رژیم خمینی رسالت اصلی و اساسی نیروهای مبارز ایران برای حرکت بسوی "هدف‌نهایی" آغاز میگردد. در سقوط رژیم خمینی نقش اساسی با توده‌ها است. متفکران و روشنفکران جامعه فقط نقش رهبری و هدایت‌کننده دارند.

۲ - روی کار آوردن رژیمی که بتأمین "هدف‌نهایی" مؤمن باشد - رژیمی که کوشش و تلاش خویش را با پشتیبانی و حمایت و شرکت توده‌ها در جهت تأمین "هدف‌نهایی" بکار برد و تمام منابع مادی و معنوی خاصه عایدات نفت را در جهت تأمین آن "هدف‌نهایی" دراز مدت بکار گیرد. بموازات آن تأمین نیازمند بیای مادی جامعه را بعنوان یک دوران تمرین عملی بتدریج بمردم و شوراهای انتخابی آنها واگذار کند و خود بصورت عامل نظارت‌کننده و هدایت‌کننده و مجری قانون درآید. بنا بر ضرب المثل چینی "اگر بهر فرد چینی روزی یک ماهی بدهی او را تا ابد محتاج بخود نگاه داشته‌ای اما اگر باو ماهیگیری بیآموزی او مستقل از همه چیز و همه کس‌نان از عمل و همت و توانائی و فکر خویش میخورد." -

رسالت يك، حكومت متكي بر اراده ملت

نقش اصلی و اساسی يك حكومت متكي به اراده ملت تلاش شبانه روزی در راه نیل "به هدف‌نهایی" است.

باید در تمام مراکز و مؤسسات کشوری و لشکری برای مدتی معین مراکز آموزشی و

تربیتی و علمی و تحقیقی و دانشگاهی و کارگاههای فنی و کشاورزی و حرفه ای تا سپس
گردد .

پرورش نسل جوان در همه این مؤسسات باید نوعی باشد که این نسل بتواند
يك تمدن مادی و معنوی متناسب با مقتضیات عصر بوجود آورد . باید تمام برنامه ها
و کتابها متوجه هدف واحدی گردد که فکر و سجایای نوباوگان و جوانان را از روی
مبانی علمی برای زندگی عصری که در آن زندگی خواهند کردند برای عصری که اسلاف
مادران زندگی میکردند پرورش دهد و این امر جز در محیط آزاد و با فکر آزاد و
اندیشه آزاد عطفی نیست . متفکران مبارز واقعی جامعه ما نباید بگذارند که جهل و
فساد و نادانی و عقب ماندگی که حامیان قدرتمند داخلی و جهانی دارند بر فکر و عقل
و دانش در کشور ما پیروز گردد و انسانیت با تمام صفات و خصائصش از اهریمن جهل
و فساد و دیکتاتوری شکست بخورد .

باید تمام رسانه های گروهی خاصه رادیو و تلوویزیون شبانه روز در خدمت
آگاهی و بینش و بالا بردن سطح فرهنگ عمومی و دانش اجتماعی مردم قرار گیرد .
باید تمام مردان و زنان مبارز به جهاد واقعی بر علیه جهل و خرافات و عقب
ماندگی و بیسوادی مزمن برخیزند و در مدتی محدود ریشه همه این مصائب را در کشور
بخشکانند . البته سواد آموزی خود بهیچوجه هدف نیست بلکه وسیله ایست برای
درك سریعتر نیازمندیهای فکری و معنوی و اجتماعی جامعه بشری . باید مقدم بر همه
چیز در مدتی معین همه امکانات مادی و معنوی کشور در جهت آگاهی و بالا رفتن
سطح فرهنگ عمومی و مهارت ها و توانایی های مادی و معنوی ملت برای رسیدن

به بلوغ فکری و خلاقیت و تولید و سازندگی بکار رود تا بدان پایه برسد که ملت ایران قادر در بدست گرفتن سرنوشت خویش گردد. زیرا از فکر عقیم مانده و عقب افتاده هیچ کاری ساخته نیست و دستی که مهارت ندارد سربار جامعه است.

باید ملت ایران برای نجات از همه محرومیتها و ناکامی های که بصورت اپیدمی و مزمن در سالهای متعاری در آمده است تاملاتی محدود قسمت اعظم عایدات نفت را در تأمین هزینه های " هدف نهائی " بکارگیرد و با مشکلات موقت زندگی بعنوان یک دوران اجباری زمان جنگ بسازد تا آن نیروی انسانی و آن گنجی که سرچشمه حیات آفرین و سعادت بخش ایران است بدست آورد.

مهمترین ماده قانون اساسی آینده (قانون اساسی که پشتوانه مردمی

داشته باشد)

تنها چاره محو دیکتاتوری و آثار شوم عقب ماندگی از صحنه کشورمان يك انقلاب عظیم فرهنگی و فکری است. انقلابی که تغییرات بنیادی در افکار و اندیشه های انسانها بوجود آورد نه فقط دیکتاتوری جدید با تغییر نام رژیم و حفظ نظام پوسیده و رو بزوال گذشته جانشین دیکتاتور قبلی گردد و مانند رژیم کنونی عوامل عقب ماندگی و محرومیتها و آلام بشری را توسعه دهد. برنامه اساسی و اصلی کشور و ملت ما بسیج علمی و معنوی و اخلاقی همه انسانهای است که بنام ملت ایران در خاک کشور ما زندگی میکنند. تا مردم با حکومت و اراده خویش سرنوشت ساز زندگی افتخار امیز خود باشند و بدون اتکاء بهیچ قدرت داخلی و خارجی نان از عمل و بازوان توانا و درایت خویش خورند.

باید در قانون اساسی آینده " هدف نهایی، " بصورت مهمترین مواد قانون اساسی ایران جایگزین اصل " ولایت فقیه " گردد و این اصل باید ستون فقرات قانون اساسی آینده کشور را تشکیل دهد .

درآمد عایدات نفت باید در خدمت بسیج فکری و فرهنگی و علمی و فنی و اجتماعی و اخلاقی ملت ایران قرار گیرد زیرا مادام که ملت ایران جیره خوار عایدات نفت است هرگز روی آزاد، و رفاه و سعادت را نخواهد دید

ملت‌ها، جهان سوم بر روی گنجها و ثروت‌های طبیعی، خود در زیر سلطه استبداد و استعمار در بدترین شرایط فقر و عقب ماندگی و محرومیت‌های گوناگون فقط نفس میکشند زیرا آنچه بر اکثریت آنها میگردد با آنچه مفهوم زندگی است تفاوتی از زمین تا آسمان دارد - همین ثروت‌های طبیعی، است که مطامع قدرتمندان و جهانخواران را بر میانگیزد و آنها حافظ فقر و عقب ماندگی و جهل و خرافات حوامع بشری بدست دیکتاتورهای داخلی میگردند . بعنوان مثال همین ذخائر نفت در کشور هائیکه مردم آن فاقد فرهنگ پیشرفت و تفکر علمی اند بلای جان آنها است . در کشور ایران نیز سرچشمه همه سیه روزیهای ملت ایران همین منابع عظیم نفت است و استقرار رژیمهای دیکتاتوری در کشور ما نیز بستگی مستقیم بهمین ذخائر نفت دارد زیرا از یک طرف منافع شرکت‌های استبداد و استعمار برای غارت این طلای سیاه اقتضا میکند که عقب ماندگی ملت را تثبیت کند و از طرف دیگر وقتی این ثروت ملی و بساد آورده در اختیار یک رژیم خودکامه قرار میگیرد با فروش هرچه بیشتر این ثروت ملی به قیمت دلخواه خود (بدون کوچکترین دخالت و نظارت ملت در فروش و بار دخل و خرج آن) دیگر

نیازی به درآمد دیگری پیدا نمیکند زیرا کبه احتیاجات مادی و امنیتی خویش را با فروش بیشتر نفت تأمین میکند. چنانچه رژیم کنونی يك هفته از فروش ذخیره نفت محروم گردد و پرداخت حقوق صدها هزار نفر از مزدوران جیره خواری بتعمیق افتد و همچنین بعلت عدم بودجه قوت لاجوت مردم به ایران نرسد رژیم بدست همان مزدوران خویش سرنگون میشود و دیگر نیازی بمبارزه برای واژگونی آن نیست.

اما مضحك ترین مسئله اینستکه رژیمی که تا این حد بقاء و حیاتش در دست نفت خواران جهانی است برای گمراهی "امت" ادعا میکند که استعمار را بزانو در آورده است! - اگر رژیم سابق برای فروش و امتیاز دادن به خارجیها "ظاهر" فورمالیته قانونی آن انجام میدهد اما این رژیم باین مسئله هم اعتناء ندارد و چاههای نفت و همه ثروت کشور را ارث پدر خود میدانند زیرا وقتی "ولایت فقیه" مالک جهان طاعت باشد قطعاً مالک ثروت ملت هم خواهد بود. همین عایدات عظیم نفت بود که بزای جان ملت ایران و حتی سقوط آن رژیم گشت زیرا دیکتاتوری واقعی و فساد و دزدی از آن تاریخ در کشور ما شروع شد که عایدات نفت بلا رفت و بهمان نسبت که این عایدات بلا میرفت فشار و اختناق کستتر شمی یافت و واحد دزدیها و غارتگریها بچند برابر بلا میرفت و شکاف بین "محروم" و "برخوردار" به نسبت تصاعدی عمیق میگردد با اینحال این حقیقتی است تلخ و غیر قابل انکار که باید سرچشمه همه بدبختی های خود را در همین چاه های نفت جستجو کنیم. زیرا ما دام که ملتهای جهان سوم برشد مطلوب نرسیده اند ثروت های طبیعی سرچشمه همه محرومیت های آنهاست.

بنا بر این تولد و آغاز واقعی و حیات ملت ما از آن تاریخ شروع میشود که ملت ایران بدون تکیه بر عایدات نفت باتکاء نیروی فکری و خلاق و بازوان ماهر و توانسای خویش زندگی کند و بجای تنبلی و بیکاری و فقر معنوی و تسلیم باستبدار و استعمار که همه این مصائب حاصل جیره خواری عایدات نفت است نان از فکر و درایت خویش خورد و برای قوت لایموت و روزانه خود چشم انتظار عایدات نفت نباشد. اگر صد ها هزار جوان نیرومند بنام پاسدار و بسیج و غیره و غیره که اکنون برای حفظ رژیم خمینی بعنوان عمده های قتل و جنایت و شکنجه و خفقان قسمت مهمی از عایدات نفت را میبلعند بکار سازندگی مثلا کشاورزی می پرداختند تاکنون کشور ما لاقط از ورود مواد خوراکی از خارج نجات یافته بود.

ملت ایران وقتی قادر بر بزندگی هم طراز با کشورهای پیشرفته جهان است که از درون گنج نکبت بار و بد بختی آفرین نفت گنجی خلاق و مبتکر و سازنده و ابدی بوجود آورد. گنجی که از دستبرد استعمارگران شرق و غرب و غارتگران و مستبدان داخلی مصون باشد و این گنج همان نیروی انسانی خلاق و مبتکر و توانا و آگاه است. برای رسیدن بدین سرمایه دائمی و حیاتی باید از بکار بردن عایدات نفت در امور زندگی روزمره صرف نظر کرد و در آمد نفت را بمصرف تربیت همین نیروی انسانی کشور رساند.

این اولین بار نیست که قیام ملت ایران بنفع بیگانگان با

کودتای خمینی سرکوب میشود

نهضت ملی ایران نیز بدست رژیم و دولت کسودتای

۲۸ مرداد سرکوب شد

اما جنبش ضد استبدادی - استعماری متفکران و

آزاد بخوانان مبارز، از انقلاب مشروطیت تاکنون

هیچوقت از حرکت باز نایستاده است

اسناد و شواهد تاریخی گواه برآنستکه هر وقت ملت ایران برای احقاق حقوق خویش بپا خاسته و منافع قدرتهای جهان بخطر افتاده است، استبداد با سرکوبی قیام و نهضت مردم در تاسف مین و تحکیم مجدد منافع بیگانگان پیشقدم شده است. در قیام ملت ایران بمنظور ملی شدن نفت و قطع پید بیگانگان از منابع ملی، خویش نیز شرکت سهامی استبداد و استعمار تنها بسرکوبی قیام اکتفا ننمود بلکه این شرکت برای تنبیه ملت ایران و هشدار بسایر ملل اسیر که مبارز از نهضت ملی ایران الهام گیرند، با محکم نمودن زنجیرهای اسارت ملت ایران، هیچگاه نیز دست از سرزنده و یا مرده دکتر مصدق، این سبیل و رهبر نهضت ملی ایران برنداشت و پس از سقوط آن رژیم هم این وظیفه را خمینی بعهد گرفت و این پیر مرد خونخوار مدعی مبارزه با استعمار، با کودتا علیه انقلاب ضد استبدادی و استعماری ملت ایران و استقرار رژیم "ولایت فقیه" و تهمت و دشنام به دکتر مصدق همان راهی را میبرد که رژیم گذشته رفته است. و اینک چند سند تاریخی :

الف - دکترا صدق و خمینی از دیدگاه ابرقده رت‌ها و ملت ایران

"هیچ لازم نیست که هیئت حاکمه کشوری با قدرتهای جهانی قرارداد همکاری برای غارت منابع طبیعی و ثروت‌های ملی مملکت امضاء کند بلکه هیئت حاکمه ای که ملتی را از آزادی و رشد فکری و غنیای فرهنگی محروم سازد عملاً "خدمتگزار صدیق استعمار است."

قدرتهای جهانی و سوداگران نفتی که در گذشته با بستن قرارداد مسای استعماری نفت برای غارت منابع طبیعی و نفتی کشورهای مختلف اجبار بحفاظت مستقیم از سرزمینهای نفت خیز و اعزام کارشناس و مأموران حفاظت و غیره بدین مناطق را داشتند و با در سرها و مشکلات گوناگون و مهارت‌ها و ملت‌ها و اعتصاب کارگران و بدنامی‌ها در افکار عمومی جهانمان و رو برو بودند با سپردن مهارت‌ها و ملت‌ها بدست دیکتاتورهای داخلی برگزیده خویش و با حفظ کلیه منافع گذشته خود برآن شدند که هم حضور آشکار خویش را برای رهائی از همه درد سرمد نامرئی سازند و هم علل اصلی محرومیت‌ها و آلام ملت‌ها را فقط بمسائل و امور داخلی این کشورها مربوط سازند .

از دیدگاه ابرقده رت‌ها رژیم خمینی که با بستن ره‌های علم و دانش و فرهنگ "واقعی" بروی نسل جوان و معانعت از رشد فکری و فرهنگی جامعه ملت ایران را حتی برای قوت لایموت خویش محتاج به خارجیان نموده است یکی از بهترین رژیم‌ها است .

وقتی مسئولان اقتصادی و برنامه ریزی رژیم خمینی رسماً اعلام میکنند که بین ۸۰٪ تا ۹۰٪ بودجه کشور از فروش نفت تا مین میگردد (که رقم حقیقی خیلی بیش از اینهاست) با اینحال آیا خمینی دانسته یا ندانسته " عملاً " جز تا میسن منافع خارجیها چه نقش دیگری دارد ؟ مگر این خارجیها جز این چه انتظار دیگری از یک رژیم خد متکزار خویش دارند ؟ آیا صد ها هزار مزدوران مسلح " امام " بنام پاسدار و بسیج و انجمن اسلامی و جهاد سازندگی و کمیته و غیره و غیره که از همین فروش نفت حقوق و مزایای کلان خویش را دریافت میکنند اعمالشان در قتل و جنایت و ترور و وحشت (که حاصل آن خفه کردن مردم ایران و معانعت آنها از اعتراض بفساد ثروت خویش است) " عملاً " بسود قدرتهای بزرگ جهان نیست ؟ اگر این قدرتها بجای مزدوران " امام " سربازان و ماموران خویش را برای خفه کردن ملت ایران بکشور ما اعزام میکردند آیا آنها بهتر از پاسداران " امام " انجام وظیفه میکردند ؟ هنر خمینی در مبارزه لفظی " با ابرقدرتها در اینستکه متاع آنها را با دست واسطه ها به دو برابر اصلی میخرد . از جمله اسلحه امریکائی را از اسرائیل، و سایر دول متعایل به غرب ، اسلحه شوروی را از کره شمالی و سوریه و لیبی، تخم مرغ و مرغ اسرائیل، را از ترکیه، کندم و برنج امریکائی را با مستقیم و بیواسطه واسطه ها و به دو برابر قیمت میخرد و این عمل " ملا نصرالدینی " را بخاطر فریب بیشتر افکار عمومی مردم ساده دل ایران انجام میدهد تا آنها را همچنان با شعارهای مرگ بر این و مرگ بر آن سرگرم کند .

از مصاحبه خمینی در پاریس با مجله امریکائی یو.اس. نیوز - ۱۹ آبان ۱۳۵۷

" ما با خرید اسلحه که حاصلی برای مردم فقیر کشورمان ندارد مخالفیم نه در گذشته نیاز داشتیم و نه در آینده نیازی خواهیم داشت .

از سخنرانی خمینی در پاریس ۲۱ مهرماه ۱۳۵۷

نفت ما را دارند همینطور میبرند عوض آنهم باید بماند اسلحه بدهند . این زاغ نشینان

ما را ملاحظه کنید به بینید چه زندگی دارند ؟
از روزنامه نیویورک تایمز شماره ۷، ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۲

در سال جاری دولت ایران در حدود دو میلیارد اسلحه خریداری نموده است و تنها از کره شمالی ۸۰۰ میلیون دلار اسلحه خریداری نموده است که بهای آنرا قسمتی با پول نقد و بقیه آنرا با تحویل نفت بکره شمالی می پردازد . (که پول نقد نیز از فروش نفت است .)

از خبرگزاریها و روزنامه های آمریکا - "جان پارکر" کارشناس بخش ایران در وزارت کشاورزی در گزارش خود آورده است که در سال ۱۹۸۰ منبع اصلی تامین گندم مورد نیاز ایران آمریکا بوده است و ۱/۱ میلیون تن از کل ۲ میلیون تن گندم مورد نیاز ایران بوسیله آمریکا تامین شد .

از مجلس جمهوری اسلامی - در جلسه علنی دوشنبه ۱۹ اسفند ماه ۱۳۶۱ - محمد اخلاقی نماینده مجلس گفت " اگر بارقام صادرات و واردات نگاه کنیم در آور است . در سال گذشته ۴۰۰ هزار تن برنج وارد کردیم و اسال تقاضای وارد کردن ۷۰۰ هزار تن را کرده ایم .

XXXXXXXXXXXX

به همین دلیل است که خمینی مورد حمایت و پشتیبانی ابرقدرتها است . اما قدرتهای بزرگ بعضی آنکه منافع خویش را در خطر ببینند همه اختلافات را کنار مینهند و همکاری و همزیستی مسالمت آمیز جایگزین جنگهای ایدئولوژیک میگردند . در دوران حکومت دکتر محمد مصدق که ملت ایران با یک مبارزه واقعی و اصیل برای قطع ایادی خارجی از کشور بپاخواست قدرتهای بزرگ جهان برای شکست نهضت ملی ایران یکپارچه متحد شدند و آمریکا و انگلستان که مستقیماً خود طرف معامله نفت بودند از حمایت های آشکار و مستقیم شوروی در سقوط دولت دکتر مصدق برخوردار گردیدند و همه این قدرتها دست بدست هم دادند تا کودتای ۲۸ مرداد را بسامان رسانند . مقامات شوروی برای شکست نهضت